

# معدیات

فصلنامه علمی تخصصی \_ دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد





فصلنامه علمی تخصصی \_ دانشجویی  
دانشگاه فردوسی مشهد

**مدیر مسئول:** زهرا سعیدی

**سردبیر:** زهرا خوشحال

**دبیر هیئت تحریریه:** زهرا خوشحال

**اعضای هیئت تحریریه:** سعید علمی \_ مائده مجدی

محمد مهدی خسروی \_ زهرا خوشحال

زهرا سعیدی \_ مجید نجفی

آشنایی با واحدهای نشریه دانشجویی ماهاد  
در سال تحصیلی ۱۴۰۰\_۱۴۰۱

نقد کتاب رابطه علم و دین

چالش‌های نظریه تکامل

گفت‌وگوی امکان علم دینی

نقش دین در علم

احیای فکر دینی در نظر شهید مطهری



معرفی واحدهای نشریه علمی پژوهشی

# ماه‌ها

دانشگاه فردوسی مشهد

فعالیت علمی خود را با هدف گسترش ادبیات علم و دین و بررسی ابعاد گوناگون آن در جامعه پژوهشی دانشجویان و اساتید پی می‌گیرد. که در سرویس های خود به این موضوعات و مشابه آن می‌پردازد:

۱. تاریخ و تحول مساله علم و دین در جهان اسلام و غرب
۲. رویکردهای گوناگون (حقوقی، فقهی، فلسفی، کلامی، تاریخی و...) به مساله علم و دین
۳. علم و تمدن در جهان اسلام (تحولات و ابعاد و کارکردها)

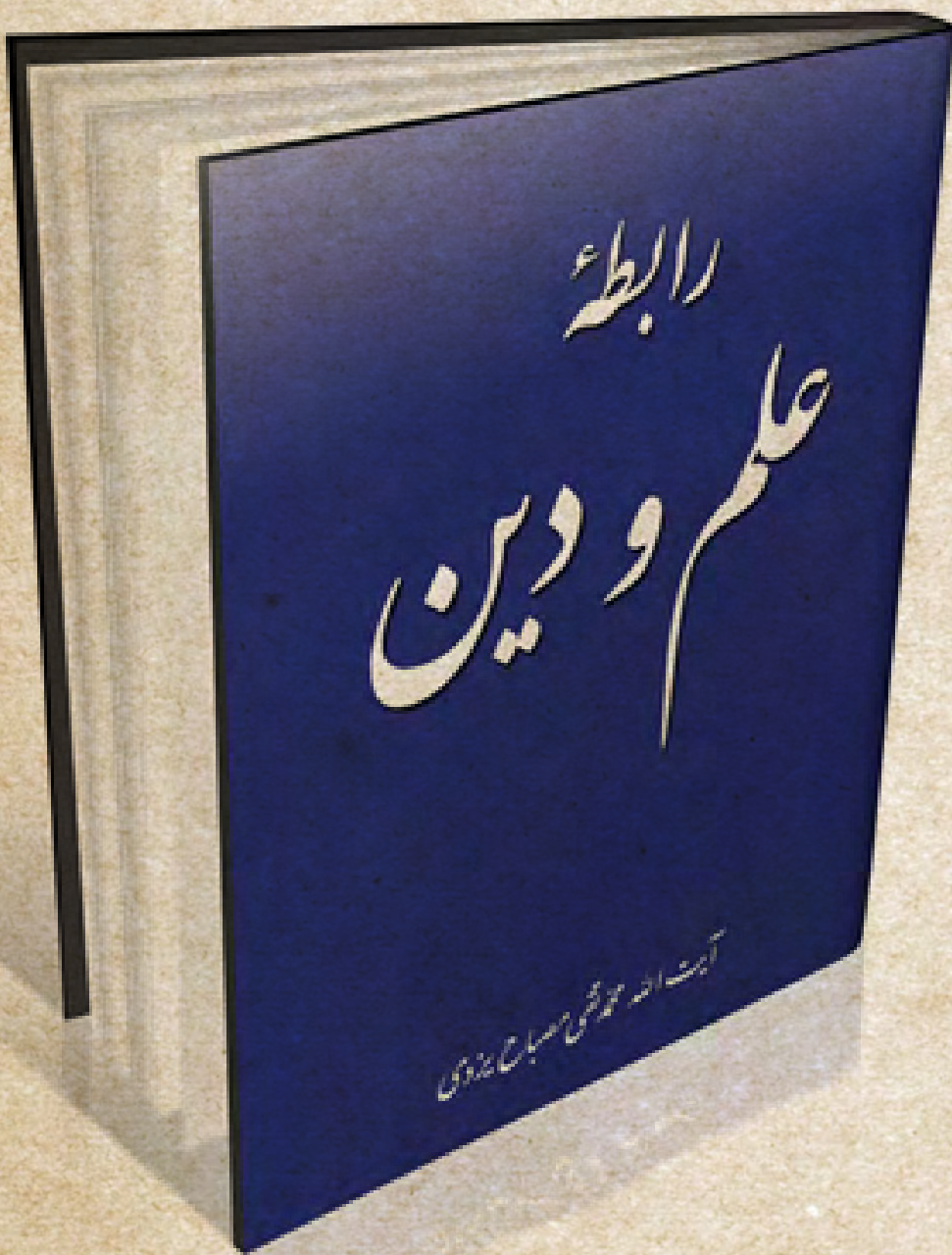
۴. نقش دین در ظهور و افول تمدن‌ها
۵. دانشمندان بزرگ جهان اسلام و نقششان در پیشرفت علمی
۶. دیدگاه متفکران مسلمان درباره مساله علم و دین و امکان علم دینی
۷. تفاوت علم اسلامی با علم سکولار
۸. مطالعه موردی نظریات علمی مانند نظریه فرگشت (تکامل)
۹. امکان و ارائه مدلی برای اسلامی کردن علوم
۱۰. معرفی و نقد فیلم و کتاب‌هایی در مساله علم و دین
۱۱. پاسخگویی به شبهات دینی



کتاب

# رابطه‌ی علم و دین

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی



مرحوم آیت الله محمد تقی مصباح یزدی مجتهد شیعه که مسئولیت‌هایی از جمله نمایندگی منتخب مردم در مجلس خبرگان رهبری و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در کارنامه ایشان است، نوشته‌های بسیاری در

زمینه تفسیر موضوعی قرآن و فلسفه اسلامی دارند. از جمله مهم‌ترین نظریه‌های ایشان در کتاب رابطه علم و دین تبیین شده است. آیت الله مصباح در این کتاب به طور دقیق رابطه‌ی موجود بین علم و دین را بیان می‌کنند.



در ابتدای کتاب موضوعی که مفصل مطرح شده است، تعریف علم و انواع آن است که از این طریق ایشان سعی بر اثبات عدم نزاع بین علم و دین دارند. البته از آنجایی که کتاب به تفصیل انواع علم و در ادامه رابطه انواع علم با دین را بیان می‌کند، مسائل مختلفی در این میان پدید آمده که دیگر علما گاهی به نقد آنها پرداخته‌اند.

ایشان در اولین تعریف خود از علم به گونه‌ای بیان می‌کنند که به طور وضوح می‌توان رابطه و هم‌راستا بودن علم و دین را دریافت اما جهت اثبات این تعریف تا انتهای کتاب بر همین مفاهیم موجود در تعریف علم تکیه شده و امکان و عدم امکان هر کدام از مسائل را بیان می‌کنند. این تعریف بدین شرح است: «علم مجموعه مسائلی با محوریت موضوعی واحد است. این مسائل که تشکیل شده از موضوع و محمولند، پاسخی برای اثبات یا نفی می‌طلبند به گونه‌ای که هر پاسخی به مساله داده شود، درون علم جای می‌گیرد. در علم نوع پاسخ، منبع یا روش اثبات یا حل یک مساله نقشی در ورود یا خروج آن از علم ندارد. علم به این معنا شامل فقهات، فلسفه و تحقیق و پژوهش تجربی در علوم تجربی می‌شود. علم دینی امر مسلم است.»



یکی از مواردی که مخالفان علم دینی مطرح می‌کنند، مفهوم علم در معنای علوم تجربی جدید است که البته این مفهوم با آنچه آیت الله مصباح در کتاب خود بیان می‌کنند متفاوت است.

همچنین علوم توصیفی و توصیهای و علوم انسانی در مقابل علوم محض از دیگر علوم است که ایشان به طور کامل در کتاب خود مطرح می‌کنند و باز هم با ارتباط با معنای اولیه علم این رابطه را بین دین و همه‌ی علوم کشف می‌کنند.

آیت الله مصباح مرز بین علم دینی و علم غیر دینی را نیز تبیین می‌کنند که همه‌ی این موارد در نهایت اثباتی برای رابطه علم و دین است.

خواندن این کتاب برای کشف رابطه علم و دین بسیار توصیه می‌شود چرا که آیت الله مصباح با زبانی روان و در عین حال دقیق، بسیار زیبا به تبیین این نظریه پرداخته‌اند و می‌توان این کتاب را از شیواترین نوشته‌ها در زمینه علوم دینی به حساب آورد.

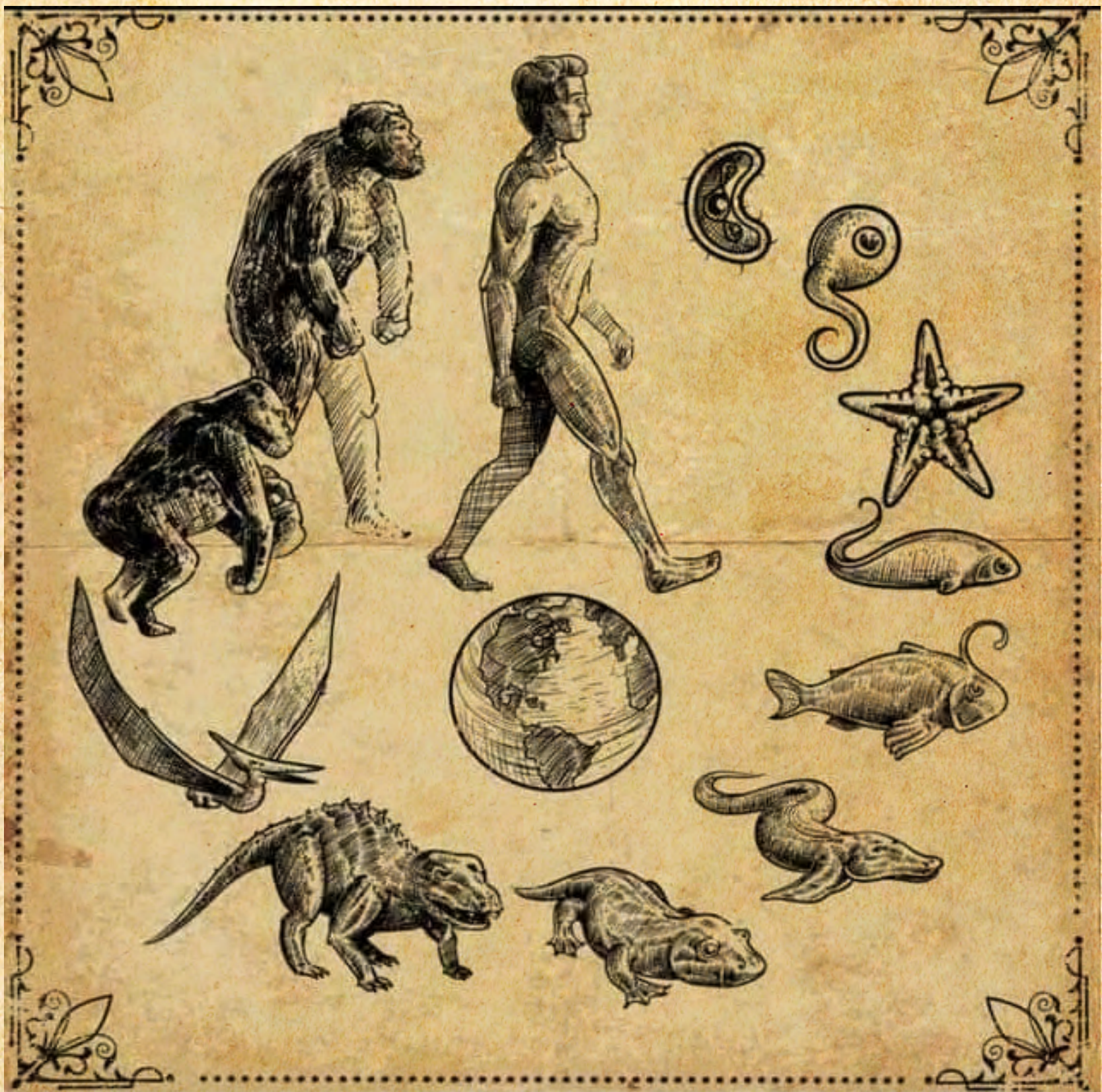
مآده مجدی

کارشناسی علوم تربیتی ورودی ۹۸ دانشگاه امام رضا ع



# چالش‌های نظریه تکامل

سعید علمی. دکتری فقه و حقوق  
کارشناسی رشته علوم تربیتی ورودی ۹۸



شب گذشته آمده بود و در مورد نظریه فرگشت داروین و تعارضش با قرآن سوال کرد که به او توضیح دادم امشب دوباره آمده بود تا درباره این نظریه صحبت بیشتری با هم داشته باشیم، در ادامه به این گفتگو اشاره می‌کنیم:



**جوان: حاج آقا دیشب خدمت شما رسیدم در مورد نظریه داروین صحبت کردیم، ولی در مورد اشکالات این نظریه وقت نشد صحبت کنیم، می‌خواستم اگر امشب وقت دارید مقداری در مورد اشکالات این فرضیه صحبت کنید.**

من: مشکلی نیست، ولی باید دقت کنید که این فرضیه یک مباحثی علمی دارد که از حوزه تخصص من خارج است و دانشمندان حوزه زیست‌شناسی باید در موردش صحبت کنند که البته صحبت هم کرده‌اند و می‌توان از Jerry Bergman زیست‌شناس آمریکایی نام برد که با نقد این نظریه، جایزه نوبل را برده است یا به کتاب «علم و دین» ایان باربور مراجعه کنید که دانشمندان مخالف این نظریه را نام برده و دلیل مخالفت‌شان را بیان کرده است.

**جوان: یعنی این نظریه مخالفانی هم دارد؟**

من: بله، دانشمندان متعددی مخالف نظریه فرگشت هستند که اگر به آن منبعی که معرفی کردم مراجعه کنید، می‌توانی نام آنها را ببینی. ولی به نظریه داروین، اشکالاتی دیگری وارد است که نیازی نیست شما تسلطی به علم زیست‌شناسی داشته باشید، بلکه صرفاً با عقل دو، دوتا چهارتای خود می‌توان پی به اشتباه بودن آن برد.



**جوان: لطف می‌کنید این اشکالات را بفرمایید.**

من: بله، به عنوان مثال، شیوه داروین در رسیدن به این نظریه «استقرا» است که اعتبار چندانی به آن در حوزه علوم نیست، به این معنا که وی فسیل‌های متعددی را دیده است، سپس با تحلیل آن‌ها به این نکته دست پیدا کرده که موجودات متکامل از موجودات ساده به وجود آمده‌اند.

**جوان: استقرا یعنی چی؟!؟**

من: استقرا یعنی اینکه، مثلاً شما بیست تا لباس را درون کمد می‌بینید که آستین ندارند، پس از آن می‌گویید لباس‌های درون کمد بی آستین هستند. اکنون اگر شما تمام لباس‌های کمد را دیده باشید، سخن شما درست است، ولی اگر فقط بیشتر آن‌ها را دیده باشید، نمی‌توانید، این حکم را بدهید، چون امکان دارد لباس بیست و یکم آستین دار باشد و شما آن را ندیده باشید، اکنون یک سوال ساده، آیا داروین تمام فسیل‌های جهان را دیده است که بتواند این ادعا را بکند که این موجودات در اثر فرگشت به وجود آمده‌اند!؟

**جوان: مطمئناً نه، چون چنین چیزی امکان ندارد.**



من: احسنت، پس شیوه داروین شیوه صحیحی نیست، به همین خاطر امکان دارد که اگر داروین فسیلی دیگری را جدا از این موارد که دیده بود، می‌دید، نظری غیر از آنچه امروز از وی نقل شده است ابراز می‌کرد.

**جوان: درست است، ولی فقط اشکال در شیوه داروین است!؟**

من: نه. اگر از شیوه داروین نیز چشم پوشی کنیم، اشکال دیگر این است که از دیدگاه داروین، موجودات پست در طول زمان از بین می‌روند و موجودات اصلح جایگزین ایشان می‌شوند؛ اکنون این سوال مطرح است که اگر انسان از نسل میمون است، پس چرا اکنون تعداد زیادی از این حیوان در دنیا زندگی می‌کنند؟ در حالی که بنا بر دیدگاه وی باید این نسل از حیوانات سال‌ها پیش از بین می‌رفت، سوال مهم‌تر اینکه بنا بر نظریه داروین بین نسل انسان و میمون، موجودات دیگری نیز وجود داشته‌اند که از میمون متکامل‌تر و از انسان پست‌تر هستند، اکنون این سوال وجود دارد که این موجودات اکنون کجا هستند؟! چرا میمون‌ها هستند، ولی این‌ها نیستند!؟

**جوان: آیا اشکال دیگری هست؟**



من: یه اشکال مهم فلسفی هم بر نظریه داروین وارد است که این نظریه را غیر قابل قبول می‌کنه و اون اینکه: در فلسفه میگن «فاقد الشیء» هرگز نمی‌تونه «معطی الشیء» باشه؛ یعنی هر گاه شخصی خودش چیزی نداشته باشه، هرگز نمی‌تونه به دیگری ببخشه، آیا من که فیزیک بلد نیستم می‌تونم به شما فیزیک یاد بدم؟ آیا وقتی تو یخچال آب نیست، می‌تونی از اون آب بیاری بیرون؟

**جوان: بله، حرف درستی است، هرگز امکان نداره، اول باید خود شخص اون چیز رو داشته باشه، بعد بده به دیگری.**

من: احسن، خب حالا سوال ما از آقای داروین اینه که وقتی دو تا میمون روح انسانی رو ندارند، چگونه از تولید مثل اونارو روح انسان تولید می‌شه؟ بدون شک روح انسان با حیوان فرق می‌کنه، انسان قوه یادگیری داره، قوه خلاقیت و کشف اسرار داره، قوه فکر و پیشرفت داره، اما این موارد هیچ‌کدام در میمون نیست؛ به راستی این روح بلند آدمی و این قوایی که مختص به انسان است، چگونه از حیوانی تولید میشه که خودش هرگز چنین چیزهایی نداشته و الان هم بعد از گذشت این مدت ندارد؟

**جوان: جالب بود حاج آقا، واقعا چگونه ایجاد شده؟**



# علم و دین

ایمان باریبور

ترجمه بهاء الدین خرمشاهی

**جوان: خوب اشکالاتی دیگر نیز وجود دارد!؟**

من: بله، ولی الان من حضور ذهن ندارم، ولی توصیه می‌کنم اگر علاقمند به دانستن این اشکالات هستید به کتاب علم و دین مراجعه کنید.

**جوان: ممنون از لطف شما.**

من: خدا حافظ شما و موفق باشید.

# گفت و گوی امکان علم دینی

(قسمت اول)



گفت و گوی علمی بین مصطفی ملکیان و سید محمد مهدی میرباقری در بررسی موضوع امکان و امتناع علم دینی صورت می‌گیرد که متفاوت از مناظراتی که دانشجویان ترتیب می‌دهند گفت و گو به سمت و سوی سیاسی نمی‌رود؛ چرا که با تقاضای مکرر ملکیان به سمت تبیین اندیشه میرباقری می‌رود. اجرای این نشست نیز بر عهده حجت الاسلام دکتر هادی صادقی بوده است. و این گفت و گو را بسیج دانشجویی دانشگاه تهران برگزار داشته.



**صادقی:** موضوع علم دینی از مباحثی است که در کشور ما - به ویژه بعد از انقلاب - از سوی موافقان و مخالفان به آن توجه بسیار شده است اما مباحث مربوط به آن همچنان نیاز به روشنگری، تحقیقات بیشتر و روشن شدن جوانب آن دارد. درباره این موضوع، نظرات متنوعی وجود دارد. در یک سو تجددگرایانی قرار دارند که به طور کلی منکر وجود و امکان علم دینی هستند. این گروه اعتقاد دارند علم، یک طریقت بیشتر ندارد و ملک و مملکت فرهنگی و جغرافیایی برای علم تصور نمی‌شود و علم فقط بر اساس روش‌ها و ملاک‌های ارزیابی همگانی سنجیده می‌شود و آنچه در مدرنیته رخ داده، سیادت علم است.

در سوی دیگر بنیادگرایانی قرار دارند که به طور کلی مخالف علم جدیدند و معتقدند همه آنچه بشر به آن نیاز داشته است، انبیا آورده‌اند و دیگر به هیچ تلاشی در این عرصه‌ها نیاز نیست و ما باید به بنیادهایی که انبیا گذاشته‌اند برگردیم و زندگی‌مان را بر آن اساس تنظیم کنیم. این دو سرفراطی طیف است؛ منظور از سرفراطی بودن، ارزشگذاری مثبت و منفی نیست. در این میانه هم دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، از سنت‌گرایان گرفته تا دیگرانی که می‌کوشند بین تجدد و سنت جمع کنند یا راه میانه‌ای بیابند به این منظور که هم دین و سنت را پاس بدارند و هم به دنیای جدید خوشامد بگویند.



## شاخصه های علم دینی

اگر قرار باشد علم دینی‌ای داشته باشیم که به معنای دقیق کلمه «علم» باشد و «دینی» هم باشد، نخستین پرسش این است که شاخصه‌های این علم و دین چیست و چگونه تعریف می‌شود؟ اولین ویژگی که آن را «علم» می‌کند و «دینی» می‌کند، چیست؟



**ملکیان:** دینی بودن علم دینی در ناحیه‌ی استدلال‌هاست.

به نظر من دینی بودن علم دینی به این معناست که استدلال‌های موجود در آن علم از متون مقدس دینی و مذهبی استفاده کرده است. این استفاده به یکی از ۲ صورت متصور است؛ یکی اینکه خود گزاره دینی و مذهبی



در استدلال مصرف شود و دوم اینکه گزاره دینی و مذهبی خودش مصرف نشود ولی فرضیه‌ای تلقی می‌شود و از دل آن فرضیه آثار و نتایجی استخراج می‌شود و آن آثار و نتایج به آزمون متناسب با آن علم نهاده می‌شود. به این ترتیب که اگر آن علم تجربی، فلسفی، تاریخی یا عرفانی باشد به آزمون متناسب با هر یک نهاده می‌شود.

**ملکیان:** علمی بودن علم دینی در ناحیه‌ی موضوع و روش‌هاست.

اما اینکه علم بودن علم دینی به چیست، این وظیفه طرفداران علم دینی است که بگویند چگونه چنین چیزی می‌تواند علم تلقی شود. ولی شاید بتوان علم بودنش را به این معنا گرفت که بالاخره ما در آنچه علم دینی نامیده می‌شود هم با یک دیسیپلین و یک رشته علمی سروکار داریم. علم در «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» به معنای رشته علمی است و ممکن است بین اجزای علم تقدم و تأخر باشد و موضوع، مسائل و اهداف داشته شد. علم دینی به این معنا می‌تواند علم باشد و در باب موضوعی سخن بگوید و مسائل و اهدافی داشته باشد. من از علم دینی - به لحاظ علم بودنش - چیزی بیش از این نمی‌فهمم.



**میرباقری:** علمی بودن علم دینی در ناحیه ی موضوع و روش‌هاست.

همان‌طور که استاد ملکیان گفتند، اگر علم، مجموعه مسائلی منتظمی باشد که موضوع و هدف معینی دارد، در این صورت باید به این خصوصیات راجع باشد، علاوه بر اینکه مستند به یک عقلانیت صحیح هم باشد؛ عقلانیت قابل دفاعی که موضوع تفاهم نخبگانی باشد. بنابراین، علم بودن یک علم به این است که واجد روشی باشد که ضامن علمی بودن یک بحث است.

**میرباقری:** دینی بودن علم دینی در ناحیه ی تولی نسبت به دین است.



اما دینی بودن آن به این است که تعبد در آن جاری شود و به تعبیر دیگر، در فرایند پیدایش علم به نحوی جریان تولی به دین و سرپرستی دینی تحقق پیدا کند و در فرایند تاریخی - اجتماعی و فرایند معرفت‌شناختی‌اش به نحوی حضور سرپرستی دین از یک سو و تولی بر آن هدایت از سوی دیگر وجود داشته باشد؛ البته این همیشه به معنای نقلی شدن علم نیست.

گاهی ممکن است یک گزاره در فضای معرفت‌های دینی از منبع دینی اتخاذ شود و وارد علم شود، ولی حتی این گزاره هم اگر بخواهد در درون علم به رسمیت شناخته شود، در نهایت باید از آن متد و عقلانیت تفسیر شده، تبعیت کند. اگر بنا شد فرضیه‌سازی هم شود، باید از متدلوژی و عقلانیت علمی تبعیت کند. دین در فرایند پیدایش علم و از جمله در عقلانیت‌سازی، دخالت می‌کند.

## علم دینی در ناحیه‌ی روش‌ها

**صادق:** آقایان ملکیان و میرباقری در ناحیه علم گفتند که باید یک دیسپلین، عقلانیت یا روش خاصی حاکم باشد. پرسش این است که خود این روش از کجا می‌آید؟



آیا خود روش را هم می‌توان دینی کرد یا روش فرادینی است؟ این پرسش در ناحیه علم است.

**ملکیان:** روش‌ها از یک نظر، قابل دینی شدن هستند و از یک نظر، نیستند.

احتمالاً جناب استاد میرباقری جواب خواهند داد که روش هم قابل دینی شدن است. اما من معتقدم به این سؤال جواب دوگانه‌ای می‌توان داد. اگر به روش، به این لحاظ نظر کنیم، خود این روش یک فرآورده است؛ این به نظر من دینی شدن نیست. اما چون روش‌ها چیزهایی هستند که از ذهن و ضمیر انسان‌ها تراوش می‌کنند، ممکن است انسانی که روحیه دینی دارد و انسانی که روحیه غیر دینی دارد، عطف توجهشان به بعضی از روش‌ها نسبت به بعضی از روش‌های دیگر بیشتر یا کمتر باشد. در روان‌شناسی علم، به این نکته توجه شده که عالمان در اینکه به چه روشی توجه کمتر یا بیشتر داشته باشند، علائق و تعلقات مختلفشان می‌تواند دخیل باشد.

یکی از علائقی که می‌تواند دخیل باشد، تعلقات دینی و مذهبی است. پس ما حاصل این دو جواب این است که خود روش، دینی نیست اما اینکه ما توجهمان به روش X بیشتر باشد یا Y یا برعکس، این بحث می‌تواند بنا به



تأثیر تعلقات و علائق ما باشد و بخشی از این تعلقات، دینی است.

**ملکیان:** پرسش از چرایی قید صحیح در عقلانیت

آقای میرباقری اشاره کردند که در روش، باید عقلانیت وجود داشته باشد تا تفاهم متقابل امکان‌پذیر باشد. اختلافی که من در اینجا با آقای میرباقری دارم، در ناحیه این عقلانیت است. ایشان هرگاه سخن از عقلانیت به میان می‌آید، می‌گویند عقلانیت صحیح، عقلانیت درخور. گویی ما دو نوع عقلانیت داریم؛ عقلانیت‌های صحیح و عقلانیت‌های ناصحیح.

اگر این قید را توضیحی ندانیم، معنی همین می‌شود ولی اگر قید توضیحی باشد، مثل این است که بگویند خورشید داغ. «داغ» قید توضیحی است اما اگر - به گفته ادیبان - قید را احترازی بدانیم، وقتی شما گفتید «عقلانیت صحیح» معنایش این نیست که هر عقلانیتی صحیح است؛ یعنی گویا دو نوع عقلانیت داریم. من نمی‌فهمم که عقلانیت چه زمانی متصف به صفت صحیح می‌شود و چه زمانی به عدم صحت. می‌فهمم که ما عقلانیت و عدم عقلانیت داریم اما اینکه عقلانیت‌ها در درون خودشان، در عین اینکه عقلانیت هستند، به دو دسته توضیح شوند



(صحیح و غیر صحیح)، این را نمی‌فهمم.

**میرباقری:** تاثیر دین در ناحیه ی روشی، فراتر از تاثیرات روان شناختی است.

همان‌طور که استاد ملکیان اشاره کردند، به نظر من روش‌ها هم می‌توانند تحت تأثیر دین باشند و دینی شوند. این به معنای این نیست که محقق فقط از نظر تأثیر خصوصیات روانی، در روش دخالت می‌کند؛ این بخشی از دخالتی است که مورد توجه بوده است. پیدایش یک روش تحقیق حتماً یک پدیده اجتماعی است. پدیده اجتماعی در یک فرایند اجتماعی حاصل می‌شود. فرایند اجتماعی هم همین‌طور است؛ و علاوه بر آن فرایند تاریخی اش هم همین‌طور است؛ یعنی روش تحقیق، منتسب به عواملی است که وقتی پیدا شوند، نمی‌توانیم در شناختش، روش آن‌ها را نادیده بگیریم و اگر نادیده گرفتیم، معنایش این نیست که آن عوامل حضور ندارند. بسترهای تاریخی، اجتماعی و روانی که در پیدایش آن علم دخیل‌اند، می‌توانند دینی یا غیر دینی باشند، می‌توانند در مبنای تعبد به دین شکل گرفته یا شکل نگرفته باشند. اما تا آن‌گاه که ما در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی این مفاهیم را به صورت مبهم بحث



می‌کنیم، قاعدتاً نمی‌توانیم بگوییم چگونه و با چه روشی.

به تعبیر دیگر یک منطق روشن برای توضیح دخالت دین در پیدایش روش‌ها نداریم. اگر بتوانیم برای طبقه‌بندی این عوامل و حضور آنها مدلی ارائه دهیم، آن‌گاه معلوم می‌شود که این عوامل چگونه دخالت می‌کنند و دقیقاً برای تحقیق، روش‌سازی می‌کنند. من این موضوع را تا حدی قاعده‌مند کرده‌ام به این ترتیب که حداقل ۲۷ عامل که در روش تحقیق دخالت می‌کنند، معرفی کردم. از این میان ۹ تا زیرساختی و ۹ تا فلسفی و ۹ تا فرهنگی‌اند؛ یعنی فرهنگ، فلسفه و زیرساخت هم باید در روش حضور داشته باشند. اگر روش تحقیق را فقط به زیر ساخت - که آزمون و خطا را قاعده‌مند می‌کند - تعریف کنیم، دینی و غیردینی در آنجا مساوی هستند؛ یعنی به تعبیری این قدر مشترک روش دینی و غیردینی است.

**میرباقری:** تفاوت علم دینی و غیر دینی در ناحیه ی روش، مربوط به فلسفه و فرهنگی است که در پیدایش علم دخیل است.

من تا اینجا موافقم. ما قبول داریم که آزمون و خطا در زیرساخت‌ها عناصر مشترک تحقیق‌اند و اختصاص به





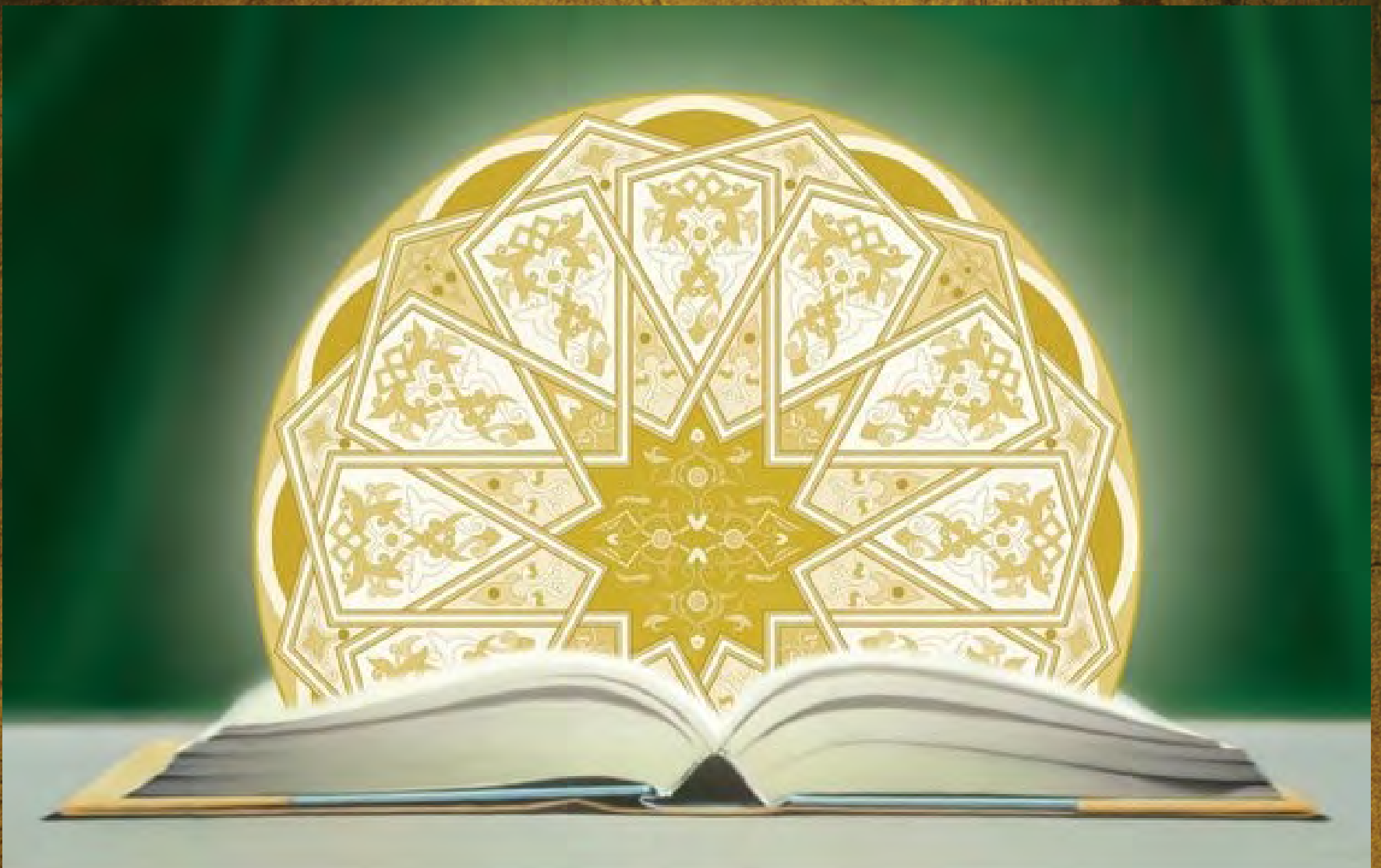
علم دینی و غیردینی ندارند، اما به لحاظ فرهنگ و فلسفه، مقداری متفاوت می‌شود؛ بنابراین، فرهنگ و فلسفه‌ای که در پیدایش علم دخالت می‌کند، باید عواملش به دقت طبقه‌بندی، شناسایی و معرفی شوند و بعد دخالت آنها هوشمندانه و قابل اندازه‌گیری شود.

بنابراین به نظر می‌آید روش هم می‌تواند دینی باشد و ترکیبی از هدایت دینی و دینداری در فرایند تولید علم در روش‌سازی حضور پیدا کند. ما باید در عقلانی کردن این روش، حتماً این فرآیند را شناسایی و عوامل آن را معرفی کنیم. وقتی این عوامل معرفی شوند، معلوم می‌شود چه عواملی و به چه نسبتی در پیدایش فرضیه یا نظریه علمی تأثیر دارند.



# نقش دین در علم

محمد مهدی خسروی  
کارشناسی علوم قرآن و حدیث



برای اینکه نقش دین در علم را خوب بهفمیم ، ابتدا باید دین و علم را تعریف کنیم . هر انسانی یک محبوبی در زندگی‌اش دارد که مهمترین محبوب اوست و تمام زندگی‌اش تلاش برای رسیدن به آن محبوب است. این محبوب می‌تواند رفاه، شهرت، برتری یا لذت‌های غریزی باشد. یا اینکه این محبوب می‌تواند خدا باشد. در هر صورت دین را می‌توان برنامه‌ی زندگی انسان برای رسیدن به مهم‌ترین محبوبش تعریف کرد .



با این تعریف حتی یک فرد منکر خدا نیز یک دین دارد هرچند دینش برای رسیدن به محبوبی غیر از خداست . محبوبی مثل لذت‌های مادی. حال که دین تعریف شد ، علم را می‌توان یکی از ابزارهای دین برای رساندن انسان به محبوبش تعریف کرد . ولو اینکه آن دین ، ضدخدا باشد و محبوب اصلی اش لذت مادی باشد . گویی دین پادشاه است و علم وزیر اوست . علم ابزار است در دست دین . دین با این ابزار تلاش می‌کند سلطنت خودش را گسترش دهد. چه این دین حق باشد، چه باطل.

با این تعاریف ، همه ی علم‌ها دینی هستند. همانگونه که هر وزیری برای خدمت به پادشاه خودش تلاش می‌کند و با دشمنان آن پادشاه مبارزه می‌کند ، علم‌ها نیز برای دین‌های مختلف به وجود می‌آیند و هر علمی برای خدمت به یک دین خاص به وجود می‌آید و سعی می‌کند با سایر ادیان مبارزه کند و آنها را از صحنه حذف کند. هر علم به وجود می‌آید که انسان‌ها را به یک محبوب خاص نزدیک کند. اگر این محبوب خدا باشد، آن علم الهیست. و اگر این محبوب دنیا و شهوات مادی باشد، آن علم غیرالهیست.



بیایید چند مثال بزنیم :

آیا علم اقتصاد می‌تواند الهی یا غیرالهی باشد ؟ یا صرفاً مثل یک چاقوست که می‌توان هم از آن استفاده‌ی خوب کرد و هم استفاده‌ی بد ؟ پاسخ این است که علم از اساس الهی یا غیرالهیست و تنها به نحوه‌ی استفاده از آن بستگی ندارد . مثلاً چیزی که به عنوان علم اقتصاد در دانشگاه‌های غربی تدریس می‌شود به انسان‌ها توضیح می‌دهد که چگونه با استفاده از افزایش حرص و حقارت و رقابت بین انسان‌ها می‌توان انگیزه‌ی آنها برای تولید بیشتر و با کیفیت تر را زیاد کرد . اگر خوب به این نوع اقتصاد نگاه کنیم می‌بینیم که وجود حرص و حقارت و رقابت را به رسمیت شناخته و حتی آنها را برای افزایش رفاه لازم می‌داند . محبوب این نوع علم اقتصاد، رفاه حداکثریست ولو اینکه در راه رسیدن به این محبوب، انسان‌ها از یکدیگر متنفر شوند و همواره با احساس نفرت و حقارت زندگی را بگذرانند . اما در علم اقتصاد اسلامی ، به این سوال پاسخ داده می‌شود که چگونه می‌توان روابط و قوانین اقتصادی جامعه را طراحی کرد که انسان‌ها ناخواسته در محیطی قرار بگیرند که احساس دلسوزیشان نسبت به یکدیگر تحریک شود. یا در حین



روابط اقتصادی ، احساس الفت بین افراد جامعه به وجود بیاید نه احساس رقابت و حسادت .

مثلا اگر شرکت بیمه در جامعه وجود نداشته باشد و در یک محله یک خانه آتش بگیرد و تمام دارایی یک خانواده از بین برود ، خواه ناخواه احساس دلسوزی و ترحم همسایه ها تحریک می شود و در آن لحظه احساس رقابت خاموش می شود . فطرت نیکوی همسایه ها فعال می شود و هرکس به تناسب وسعش کمک مالی می کند و زندگی آن خانواده را بازسازی می کنند . در حین این فرایند ، احساس الفت عمیقی شکل می گیرد . هم بین کمک کننده ها با کمک گیرنده . و هم بین کمک کننده ها با هم . حال اگر شرکت بیمه وجود داشته باشد ، اساسا احساس دلسوزی ایجاد نمی شود و حتی ممکن است بابت کمک شرکت بیمه ، احساس حسادت هم ایجاد شود . (البته هدف ما زیرسوال بردن بیمه نیست)

مثالهای دیگری در مورد تاثیر و نقش دین در علم می توان مطرح کرد که در این مقاله نمی گنجد . مثالهایی در حوزه سیاست ، روانشناسی ، جامعه شناسی و حتی فیزیک . در هر یک از این مثالها می توان توضیح داد که چگونه یک علم می تواند ما را به یک محبوب خاص نزدیک کند و



از محبوب دیگر دور کند که یک نمونه از آن را در بالا مثال زدیم و نشان دادیم که یک علم خاص اقتصادی ما را به رفاه حداکثری می‌رساند و از انسانیت و خدا دور می‌کند. و علم دیگر، صفات الهی را در ما تقویت می‌کند و صفات شیطانی را کاهش می‌دهد. و این درحالیست که هر دو علم در راه رساندن انسان به محبوب و معبود مورد نظر خودشان کارایی دارند.

می‌دانیم که هر دین سعی دارد دین مخالف خودش را تضعیف کند. برای این کار باید وزیران و فرماندهان دین مخالف را تضعیف کند. مثلاً دین غیرالهی سعی می‌کند علمی را تولید کند که در این علم نیازی به انبیاء و معصومین نباشد. بنابراین یکی از شاخصه‌های علم غیرالهی این است که در آن نیازی به معصوم احساس نمی‌شود. با یک مثال توضیح می‌دهیم که چگونه حتی علمی مثل فیزیک و شیمی می‌توانند اسلامی و غیراسلامی باشند:

می‌دانیم که یکی از فناوری‌هایی که در حال گسترش است، فناوری هوش مصنوعی است. متخصصان و نظریه پردازان این حوزه یک نگرانی جدی دارند و معتقدند که هوش مصنوعی توانایی بالقوه‌ای برای باهوش‌تر شدن



از انسان دارد و کاملاً محتمل هست که بدون نیاز به انسان و به عنوان یک موجود مستقل و با سرعت زیاد تکامل پیدا کند و حتی انسان‌ها را قتل عام کند. هرچند ممکن است بدبینانه و حتی تخیلی به نظر برسد اما به هر حال یک نگرانی واقعی و محتمل است. حال اگر واقعا این اتفاق افتاد چه؟ آنگاه چه کسی مقصر و مسئول قتل عام میلیاردها انسان است؟ شاید بتوانیم بگوییم کسانی مقصر هستند که اولین بار به سراغ برنامه‌نویسی هوش مصنوعی کردند. یا کسانی که اولین بار کامپیوتر را ساختند. یا کسانی که حدود صد و پنجاه سال پیش برق را وارد زندگی بشر کردند.

در واقع بشر هیچگاه نمی‌داند اثر رفتارش با طبیعت در آینده چیست. تنها در یک بازه‌ی زمانی و مکانی محدود می‌تواند اثر رفتارش بر ماده را ببیند. آنگاه که سعی می‌کند الکتروسیته را از ذرات طبیعت بگیرد، نمی‌داند دارد غولی را بیدار می‌کند که دوپیست سال بعد باعث قتل عام میلیاردها انسان می‌شود. اما انبیاء و معصومین می‌دانند که رفتار ما با یک ذره، چه آثاری در سالهای آینده دارد. ما، انسان و آثار رفتار او را جاودانه می‌دانیم. بنابراین نیاز به کسانی داریم که از آثار رفتارمان با طبیعت



(در طول ابدیت) آگاهی کامل داشته باشند .  
اینجا یکی از جاهاییست که علم می‌تواند الهی  
یا غیرالهی باشد . علم الهی ، انسان‌ها را نیازمند به انبیاء  
می‌داند اما علم غیرالهی به هر انسان باهوشی اجازه  
می‌دهد با طبیعت، تعاملی برقرار کنند که هیچ اطلاعی  
از عوارض آن در سال‌های آینده ندارند.

در نهایت ممکن است این سوال در ذهن مطرح شود  
که آیا واقعا امیدی به پیروزی علم اسلامی و حذف علم  
غیراسلامی از جهان هست ؟ آیا می‌توان تمدن‌های بزرگی  
که در شرق و غرب عالم بر پایه‌ی این علوم بنا شده‌اند را  
شکست داد؟ برای پاسخ به این سوال باید بدانیم که علم  
حقیقی (در تمام زمینه‌ها) تنها در اختیار معصومین است  
و سایر انسان‌ها اگر طالب علم هستند باید از معصوم  
دریافت کنند . و اگر ما می‌خواهیم نظام علمی اسلامی  
را در تمام جهان جایگزین نظام علمی غیراسلامی کنیم  
باید همواره به خاطر آوریم که آن کسی که می‌خواهد  
علم غیرالهی را حذف کند و صاحبان این علوم و ابزارها  
را شکست دهد ، شخص معصوم (ع) است . اگر ما  
می‌خواستیم با قدرت‌های غرب و شرق مبارزه کنیم در آن  
صورت پیروزی غیرممکن بود . اما خوشبختانه این خود





معصوم است که با علم غیرالهی مبارزه می‌کنند  
و سعی می‌کنند که علم خودشان را حاکم کنند  
و ایشان قطعاً پیروز هستند و راه پیروزی را می‌دانند.  
عالمان مسلمان تنها واسطه‌ای هستند که معصوم به  
وسیله‌ی آنها و در زمانی که مصلحت می‌بینند، به تدریج  
علمشان را در جهان ظاهر می‌کنند. بنابراین ظاهر شدن  
علم اسلامی، می‌تواند نشانه‌ی پیروزی این علم هم باشد  
. زیرا می‌توان از ظهور این علوم در قلب عالمان مسلمان  
حدس زد که احتمالاً معصوم قصد دارند این بخش از  
علمشان را در جهان مسلط کنند. بنابراین باید با امید  
کامل به سمت اسلامی سازی علوم برویم زیرا خود حرکت  
به سمت این علوم مزدهی یک پیروزی بزرگ می‌دهد  
ان شاء الله.



# احیای فکر دینی

## در نظر استاد مطهری

زهرا خوشحال

کارشناسی فقه و حقوق

شهید مطهری فیلسوف، فقیه و متفکر بزرگ اسلام است که یکی از محوری ترین دغدغه های ایشان مسئله اصلاح دینی است؛ معتقدند ما در جامعه اسلامی خودمان دچار نوعی از انحطاط فکری هستیم و درک ما از اسلام ناصواب است و همین، عمل ما را هم ناصواب کرده و تا وقتی فهم خود را از اسلام تصحیح نکنیم جامعه ما از نظر عملی هم اصلاح نخواهد شد اما کجای دین را درست تشخیص نداده ایم؟!

گاهی دیده می شود که در جوامع اسلامی افراد، دین را یک طرفه عامل احیای خودشان و جامعه می دانند؛ طوری که انگار وظیفه ای به گردن آنها نیست در حالیکه حقیقتاً احیای فکر دینی زنده کردن طرز تفکر خودمان نسبت به دین است. خود دین زنده است و هرگز نمی میرد. چیزی در اجتماع می میرد که اصل بهتری جای آن را بگیرد، بدین سبب حقایق و اصول کلی که دین ذکر کرده هرگز مردنی نیست ولی فکر مردم نسبت به دین فکر مرده ای است. این گونه؛ اسلام حسابش از چنین مسلمینی جداست. زیرا ذات اسلام زنده و پویا است، اما مسلمین فعلی آن مرده اند. گویی یک حال نیمه زنده و نیمه مرده دارند.



تاریخچه این فکر که دین نیازمند به تجدید است گاهی باز می‌گردد به حدیثی از پیامبر که تنها در کتب مستدرک حاکم و سنن ابی داوود ذکر شده (از اهل سنت) که می‌گوید: (خداوند هر صد سال یک نفر را می‌فرستد که او دین را تجدید کند.) گذشته از سندش این حدیث با تاریخ اسلام به هیچ وجه تطابق ندارد و فقط این منبع از اهل سنت این را بیان داشته در صورتی که نه خداوند و نه در هیچ روایتی شرطی نشده که هر صد سال یا دویست سال و.. فردی برای احیای دین ظهور کند. در کل در دین اسلام ما یک اصلاح کلی داریم که به عقیده ما شیعیان متعلق به حضرت حجت است و آن هم مصلح جهان شمول و عمومی است. حتی در این بحث هم روایات بسیاری است که کسی که تعیین وقت برای ظهور می‌کند دروغگو است. البته این روایت در منابع حدیثی شیعه وارد نشده و مورد قبول عالمان شیعی نیست اما این فکر به شیعیان سرایت کرده ایشان عنوان می‌دارند که من کتاب های روایی شیعه را بسیار گشتم و به نظرم اولین کسی که این فکر را در شیعه وارد ساخته شیخ بهایی است البته نه اینکه این حدیث را مطابق با حقیقت دانسته باشد بلکه در رساله کوچکی که در «رجال» دارد، وقتی درباره شیخ کلینی بحث می‌کند می‌گوید که او چه مرد با عظمتی است که

حتی علمای اهل تسنن هم او را مجدّد مذهب شیعه می دانند و این مطلب را بیشتر برای بیان فضیلت این مرد بزرگ آورده.

و همین اندیشه زمینه را فراهم ساخت برای قبول فکر دیگری که هر هزار سال یکبار همه چیز عالم توسط فردی مصلح تجدید و تکرار می شود و حتی این برداشت را هم از آیه ۵ سوره سجده فراهم آورد که هر هزار سال یکبار کار مردم به وسیله انبیا احیا می شود.

ریشه این اشتباه آنجاست؛ که فقط برای برخی شخصیت ها اعتبار قائل بودند و آنها را احیا گر و علم بردار دین میدانستند و نه عامه مردم حال آنکه دین خدا برای مردم و شمولیت تمام جهان آمده . یا به عبارتی احیاگر دین را نظریه پرداز جدید می پنداشتند در حالی که زنده بودن دین، تابع میزان عمل به آن است. و هم دین احیاگرما است و هم ما باید احیاگردین باشیم. مثلاً در تعبیر اول؛ آیه ۲۴ سوره انفال می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**. و در تعبیر دوم به حدیث امام رضا استناد می کنیم که خطاب به یکی از شیعیان فرمایند: «احیوا امرنا» که حقایق سخن ما، محاسن ما، سیرت ما را برای مردم تشریح کنید که این زنده کردن کار ما است.



اولویت اول، احیای فکر خودمان به دین است. ابتدا باید ما متدین‌ها فکر نیمه‌مرده‌مان را، به دین زنده کنیم. باید اعتراف کنیم که، حقیقت اسلام در روح ما نیست و این فکر در مغزهای ما مسخ شده و تمامی دستورات اصلی اسلام در فکر ما تغییر شکل داده. مثلاً ما مقتدایانی چون امام حسین داریم ولی به جای آنکه آنان را مشوق و محرک خودمان در عمل بدانیم وسیله تخدیروتنبلی ما شده‌اند که به اسم شفاعت از زیر بار اسلام درآییم. اصل اسلام که باید سبب رشد روزافزون ما در تمامی مجامع شود و سبب رشد ما در علم باشد را به خوبی درک نکردیم. امروزه شرق و غرب اتفاق نظر دارند که اسلام واقعی نباید زنده بماند. اما ما خودمان با این طرز تفکر، جامعه اسلامی را به همین وضعی که آنها خواستار آن هستند در می‌آوریم.

دینی که تحرک و جنبش می‌آورد؛ همان است که پیامبران آورده‌اند و دینی که تریاک اجتماع است؛ معجونی است که ما ساخته‌ایم.

در ادامه ایشان با این سوال که علل انحطاط مسلمانان چیست وارد مسئله انسان و سرنوشت می‌شوند و فهرستی تهیه می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که اعتقاد به جبر یکی از علل انحطاط جوامع اسلامی است.

۵



اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی



نحوه دریافت حمایت مالی



نحوه درخواست مجوز نشریه



• نحوه شرکت در جشنواره نشریات



نحوه ثبت آرشیو نشریه



اسناد و آئین نامه ها • دستورالعمل نشریات دانشگاهی



اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات



لیست نشریات فعال

در سایت سند • [sanad.um.ac.ir](http://sanad.um.ac.ir)

